

فقط همین دو برای من مانده ست:
حضور تو
و این کسی که از کنار آینه سرک می کشد شبانه روز.

هم اندرون من این دو پنجره است
و آنسوی ترک شان
آب
می جوشد از چشمه ی ممنوعه در نگاه تشنه ی من
و آسمان
همیشه دورترین منظره است.

به خانه باز می گردم
اتاقی
بوی خیس تو دارد.
سرک می کشم
در آینه
دریاست.

۳۱ شهریور ۱۳۸۹، واشینگتن